



از منظر امام خمینی، مشرب عرفانی بر مشرب فلسفی رجحان دارد

امام راحل وصیتنامه خود را با عبارت «الحمد لله» و ستایش خداوند آغاز کرده ولی بلافاصله با عبارت «سُبْحَانَكَ» خداوند را از هر گونه ستایشی منزّه می‌داند.

امام راحل وصیتنامه خود را با عبارت «الحمد لله» و ستایش خداوند آغاز کرده ولی بلافاصله با عبارت «سُبْحَانَكَ» خداوند را از هر گونه ستایشی منزّه می‌داند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام حسین عشاقی عضو سابق گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در یادداشتی به مناسبت فرارسیدن سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) نوشت:

امام خمینی بعد از ذکر بسم الله و حدیث ثقلین، در ابتدای وصیت نامه سیاسی الهی خود، مطالب این مکتوب پر معنا و گرانبها را این چنین شروع می‌کند:

«الحمد لله و سُبْحَانَكَ؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَظَاهِرِ جَمَالِكِ وَجَلَالِكِ وَخَزَائِنِ أَسْرَارِ كِتَابِكَ الذی تَجَلَّى فِيهِ الْأَحَدِيَّةُ بِجَمِيعِ أَسْمَانِكَ حَتَّى الْمُسْتَأَثَّرِ مِنْهَا الذی لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُكَ؛ وَالتَّعْنُ عَلَى طَالِمِيهِمْ أَصْلَ الشَّجَرَةِ الْخَبِيثَةِ».

در این جملات پر از نکات عرفانی و معنوی، ابتدا ایشان با عبارت «الحمد لله» به ستایش خداوند می‌پردازد ولی بلافاصله با عبارت «سُبْحَانَكَ» خداوند را از هر گونه ستایشی منزّه دانسته؛ و حضرت حق را از هر توصیفی والاتر و بالاتر معرفی می‌کند؛ در این جا این پرسش شکل می‌گیرد که چرا مرحوم امام این گونه متناقض نما رفتار کرده است؟ و حمد و ستایش خدا، در کنار منزّه دانستن او از هر گونه حمد و ستایشی، بر چه مبنایی است؟ و فلسفه به کار رفتن این گونه تعبیرات مشتمل بر اثبات و نفی بخاطر چیست؟

پاسخ را در مرجّح بودن مشرب عرفانی بر مشرب فلسفی در نظر امام خمینی باید جستجو کرد.

توضیح این که یکی از اختلافات اساسی در الهیات، بین مشرب عرفانی و مشرب فلسفی، در باب صفات خداوند است؛ و آن اینکه آیا حضرت حق در مرتبه ذاتش صفاتی دارد یا نه؟ عموم فلاسفه قائل اند که خداوند در مرتبه ذاتش واجد صفات کمالی نظیر حیات، قدرت و علم است؛ اما بزرگان عرفا مثل ابن عربی و قونوی و پیروان آنان معتقدند که گستره شینیت هیچ وصفی در حد و اندازه ذات اطلاق حضرت حق نیست تا وصفی بتواند ذات اطلاق حق را پوشش دهد و بر او صدق حقیقی کند؛ این مثل این است که معنای مقیدی را بر معنای مطلق حمل کنیم؛ و مثلاً بگوییم «ستاره، همان مریخ است»، یا «ایران همان خراسان است»؛ روشن است حمل مقید محدود، بر مطلق نامحدود به حدود آن مقید، باطل و نامقبول است؛ لذا است که هر وصفی را باید از مرتبه ذات حق سلب کرد؛ و باید پذیرفت هیچ حقیقتی با هر عنوانی امکان ندارد ستایشی برای ذات اطلاق حضرت حق باشد؛ و از این رو است که در فرمایشات ائمه هم هر توصیفی برای ذات حق مردود دانسته شده است؛ مثل کلام امیرالمؤمنین که فرمود: «وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ تَقْيُّ الصِّقَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ قَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَّبَهُ وَمَنْ قَرَّبَهُ فَقَدْ تَنَاهَا»؛ که بر اساس این فرمایش کمال خالص سازی خداوند از آغیار به این است که صفات، از خداوند نفی شوند؛ زیرا اثبات صفت برای ذات حق، به اقتران وصف با موصوف، و ترکیب ذات او از دو بخش موصوف و وصف منجر می‌گردد؛ و نیز نظیر کلام حضرت رضا (ع) که فرمود «أَصْلُ مَعْرِقَةِ اللَّهِ تَوْحِيدُهُ وَنِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ تَقْيُّ الصِّقَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ» که بر اساس این فرمایش نظام توحید به نفی صفات از خداوند است؛ زیرا صفت و موصوف هر دو محدود به حدی هستند تا از حریم دیگری جدا شوند و در این صورت هر دو بخاطر محدودیت، مخلوق خواهند بود و نه خالق؛ و مثل کلام امام صادق (ع) که وقتی شنید کسی می‌گوید «اللَّهُ أَكْبَرُ» فرمود: خدا از چه بزرگ تر است؟ و آن مرد پاسخ داد او از هر شیئی بزرگ تر است؛ فرمود در این صورت او را محدود کرده ای «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدِّثْهُ»؛ زیرا هر بزرگ تری، مرکب است از اصل بزرگی و مقداری که موجب بزرگ تر بودن اوست؛ و مرکب از هر دو بخشی، حقیقتی است امکانی و مخلوق؛ و بنابراین محدود؛ سپس فرمود «قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ بگو خداوند بزرگ تر از آن است که ستایش شده و توصیف گردد.

بنابراین هم بنا بر استدلال عقلی و هم بنا بر احادیث بزرگان دین، هر گونه وصفی که در مرتبه ذات خداوند قرار گیرد و بر آن منطبق گردد، باطل است؛ و چنین وصفی نه تنها ستایش خداوند نیست بلکه به عکس موجب نقیصه ای است در ذاتی که هیچ گونه نقیصی ندارد.

این از یک طرف؛ ولی از طرف دیگر ما در قرآن و نیز احادیث معصومین به وفور می بینیم که خداوند با اُسما و صفاتی معرفی شده است مثل آنچه در آخر سوره حشر آمده که فرمود: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ- هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى; rlm& يُسَيِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

پرسش این است که اگر خداوند هیچ وصف حقیقی ندارد پس این تعبیرات قرآنی و روایی را چگونه باید تفسیر کرد؟

پاسخ این است که این تعبیرات، که هر یک بر معنای خاصی و وصف محدودی دلالت دارد همه ظهورات حضرت حق اند؛ یعنی خداوند در قالب معنای محدودی و در چهره حقیقت معینی ظاهر شده و موجب ثبوت روابط حقیقی بین کثرات می گردد، بدون اینکه خود او در این ظهور و تجلی، واقعاً متصف به وصفی و محدود به حدی گردد.

توضیح این بخش را با ذکر مثالی بیان می کنیم و آن این که کره ماه شب ها در آسمان با جلوه های گوناگونی ظاهر می شود مثلاً در وسط ماه های قمری و هنگامی که تازه از افق بالا می آید در چهره و جلوه دایره ای با قطر مثلاً ۴۰ سانتی ظاهر می گردد؛ و گاهی در همان لیالی ولی بعد از بالا آمدن در وسط آسمان، در چهره و جلوه دایره ای با قطر مثلاً ۲۰ سانتی ظاهر می گردد؛ و در لیالی نزدیک به وسط ماه های قمری مثل شب دوازدهم یا هجدهم همان کره ماه در چهره و جلوه دایره ای ناقص ظاهر می شود؛ و نقصان دایره بودن آن گاهی در طرف مشرق، و گاهی در طرف مغرب است؛ ولی روشن است این جلوه های گوناگون کره ماه، وصفی واقعی برای کره ماه نیست؛ بلکه اینها جلوه های نمایشی است که در عالم واقع تحقق ندارند؛ مثلاً جلوه دایره ای بودن در شب چهاردهم واقعاً وصف ماه نیست زیرا سطح ماه پستی و بلندی دارد پس او واقعاً نه به حالت مدور کره ای متصف است و نه به حالت مدور دایره ای؛ ولی برای ما در چهره یک دایره ظاهر می شود؛ پس با این که ماه واقعاً دایره ای نیست اما برای ما در چهره دایره ای ظاهر می شود؛ و نیز ماه به ظاهر دایره ای که گاهی با قطر ۴۰ سانتی و گاهی با قطر ۲۰ ظاهر می شود نه حقیقتاً دارای قطر ۴۰ سانتی است نه دارای قطر ۲۰ سانتی بلکه قطر ماه واقعاً هزاران کیلومتر است؛ و نیز سایر حالات او مثل هلالی بودن، نیم دایره بودن همه نمایشی و غیر حقیقی است؛ با این حال هر یک از این حالات غیر حقیقی می تواند با چیز دیگری دارای ارتباط حقیقی باشد؛ مثلاً با این که دایره بودن ماه یک وصف حقیقی نیست اما با ارتفاع یافتن ماه به وسط آسمان قطرش و مقدار سطحش کوچک می شود؛ یعنی بین دو موجود غیر حقیقی (دایره بزرگ و دایره کوچک) یک ارتباط حقیقی برقرار است و ارتفاع گرفتن ماه حقیقی (یک موجود حقیقی) تأثیر حقیقی در کوچک شدن ظاهری قرص ماه دارد؛ پس برای ثبوت ارتباط حقیقی بین دو موضوع لازم نیست، آن دو دارای حالات حقیقی باشند؛ بلکه امکان دارد یک طرف حقیقی و یک طرف مجازی باشد یا دو طرف مجازی باشند.

با مثال فوق، اینک می توان به پرسش بالا پاسخ داد و چنین گفت که خداوند موجود حقیقی است؛ ولی امکان دارد در قالب معنای محدودی و در چهره حقیقت معینی تجلی کرده و ظاهر شود و موجب ثبوت روابط حقیقی بین کثرات گردد، بدون اینکه خود او در این تجلی، واقعاً متصف به وصفی و محدود به حدی گردد؛ چنانکه ماه در عین ظاهر شدن در قالب حالات مختلف اما واقعاً به آن حالات متصف نیست ولی روابط حقیقی دارد؛ پس با این که ذات حق به دلایل فوق الذکر مصداق حقیقی این اوصاف محدود نیست اما در جلوه همه این اوصاف تجلی می کند؛ و لذا حضرت امام خمینی در ابتدای این وصیت نامه می گوید همه ستایش ها از آن خدا است «الحمد لله» زیرا او منشأ هر کمالی است؛ اما در عین حال باید گفت «سُبْحَانَكَ»؛ چون خدایا تو از اینکه مصداق حقیقی این اوصاف محدود باشی، منزهی.